

میان هر چه لب است لب تو تشنه ترین  
میان هر چه دل است دلم شکسته ترین  
تو آشنا تری از همه به حال دلم  
به داغ و درد لببت منم نشسته ترین

گریه ات هم شده رحمت گل زیبای حسین  
کرده بر اهل حرم هدیه تماشای حسین  
از همه بیش تر ای کودک سنگین داغم  
گریه ات می شکند قلب شکیبای حسین  
میان هر چه غم است ، غمی رقیب تو نیست  
چرا از این همه آب کفی نصیب تو نیست

-----

ای قرار دل من ای همه ی جان و تنم  
مانده مدیون به بیان غم سختت سخنم  
بابت این عطش و این همه صبرت اصغر  
بوسه باید نه به صورت به دو دستت بزم  
در آسمان دلم تویی ستاره ترین  
در آتش غم تو منم شراره ترین

-----

پسرم ! جان همه بسته به جان تو شده  
فکر مشغول همه رنگ خزان تو شده  
علم و مشک و عموییت همه آماده شدند  
ماه این قافله سقای لبان توشده  
عموی تو به خدا عموی بی بدل است  
میان هر چه وفاست وفای او مثل است

-----

هر نگاهم به لب تشنه ی تو می بارد  
هر نگاهت به دلم بذر غمی می کارد

کشته ی داغ تو را عقل ملامت نکند  
قصه ی زندگی ات ارزش مردن دارد  
ندارد از تو کسی نگاه خسته تری  
ندیدم از دل خود دل شکسته تری

-----

ما دل و دیده سپردیم به تقدیر غمت  
خیمه ها را همه بردیم به تکثیر غمت  
بین ما هیچ کسی از غم تو فارغ نیست  
همه درگیر تواند و همه پیگیر غمت  
برای گریه ی من تویی بهانه ترین  
برای تیر غمت منم نشانه ترین

-----

پسرم گریه مکن آب و عمو در راهند  
از لب خشک تو و خواهش من آگاهند  
فاصله از لب آب و لب تو هرچه شود  
پیش سقای تو این فاصله ها کوتاهند  
میان هر چه عموست عموی تو دگر است  
لبش به یاد تو از همیشه تشنه تر است

-----

کن صبوری گل من بوی سبو می آید  
بوی مشک و علم و بوی عمو می آید  
اصغرم! زنده بمان مرگ عطش نزدیک است  
بوی پایانِ غم و بغضِ گلو می آید  
نفس بزن پسرم تویی هوای دلم  
صدای قلب منی تویی صفای دلم

-----

ماجرای عطشت را به حرم زمزم گفت  
سعی عباس و صفای دل او با هم گفت

هر چه غمنامه برایت بنویسیم کم است  
( خاکی ) از غصه ی تو هر چه بگویم کم گفت  
قلم برای تو و عزا عزای تو شد  
تمام خواهش ما نوشته پای تو شد

شاعر اهل بیت (ع) : حسین بادروج